

یاده روی می کرد



نیاز ندارم که قیمت بالا نقاشی هایم را بفروشم. زیرا روزی دلم می خواست که آثارم در نمایشگاهی عرضه شود و یا با هنرمندانی همنشین بشوم که از آنها بیاموزم. نکته دیگری که برایم مهم است بحث علاقه شخصی مخاطبی است که به نمایشگاه من می آید و از تابلویی خوشش می آید و پولش را ندارد و دوست ندارم چنین اتفاقی رخ بدهد. به هر حال مخاطب نمایشگاه آدم های پولداری نیستند و دوست دارم تابلوی من در خانه این علاقه مند باشد و به خود باوری برسد و حالش خوب شود. این برای من مهم است و موقعی که این آدم حالش خوب شود می آید در جامعه و او هم حال دیگران را خوب می کند و به دیگران مهر منتقل می کند.

کدام خریدار نقاشی هایتان توانسته شما را غافلگیر کند؟

اکثر مخاطبان آثارم مردم عادی و کوچه و خیابان هستند.

معمولا چه شغلی دارند؟

حتی یک کارتن خواب هم چند وقت پیش نقاشی از من خرید.

جدی؟ به چه مبلغی؟

به واسطه شرایطش تابلویم را به او به مبلغ صد هزار تومان فروختم. کارمندی هم چند روز گذشته و در روز اول نمایشگاه یکی از نقاشی هایم را به مبلغ ۵ میلیون تومان خرید. در سال های قبل تر هم دوستی در حوالی باغ فردوس یکی از تابلوهایم را به همین مبلغ خرید. این تابلو را خیلی دوست داشتم و تمایلی زیادی نداشتم که به فروش برود و چند باری رفت و آمد و پای نقاشی درنگ کرد و صحبت کردیم و در دو قسط قیمت نقاشی را پرداخت.

اعتماد هم می کنید که قسطی تابلویی را بفروشید؟

بله و اصلا هم پشیمان نیستم و ممکن بود برود و دو نیم میلیون باقی مانده را ندهد. اما چون با قلمیم با آدمها صحبت می کنم آدمها هم به اعتمادم پاسخ می دهند و اعتماد چیز دو طرفه ای است.

سقف آرزویتان برگزاری نمایشگاه نقاشی در کدام گالری است؟

هر آن کاری را که دوست داشته ام انجام بدهم آن را انجام داده ام و خدا هر چیزی که می خواهم در اختیارم قرار می دهد. البته اگر زمان و موقعش فرا رسیده باشد. الان دوست دارم نمایشگاه بعدی با عنوان «چوب سیگار» و باز هم تماش مردگان و زندگان باشد.

این تم را از شخص خاصی الهام گرفتید؟

تم مردگان و زندگان برای نمایشگاه «چوب سیگار» را بر اساس شخصیت آدمی دست فروش که بیست سال در کنار موزه هنرهای معاصر بساط می کرد کشیدم و این مرد (عمو اکبر) درختانی سیمی می بافت و می فروخت. عمو اکبر نیاز مالی زیادی داشت اما بیشتر با عشق کار می کرد. بعد از مرگ عمو اکبر بلوزش را از فرزندانش گرفتم و از آن تابلویی ساختم و به نظرم مردگان زنده هستند و زندگان را به زیست تشویق می کنند. معتقدم باید زندگی کنیم و نه زنده بمانیم. اکثر ماها فقط زنده ایم و مدام دور خودمان می چرخیم بدون اینکه بدانیم چه کسی هستیم و پیرامون ما چه می گذرد.

در نمایشگاه خارج از کشور هم آثارتان را به نمایش گذاشتید واکنش مخاطب غربی نسبت به آثارتان چگونه بود؟

در ترکیه و هلند آثارم به نمایش در آمدند و به نظرم مخاطب غربی فهم بیشتری نسبت به مفاهیم آثارم دارد. در آمستردام واکنش مخاطب خیلی برایم جذاب بود.

شهری که مهد نقاشی و ونسان ونگو است؟

ونگو همیشه سمبل بوده است.

علاقه ای که به بریدن گوشتان دارید؟

نه، کسی که زندگی را درک می کند علاقه ای به بریدن گوشتش ندارد. در دوره زیست ونگو یک سری از آگاهی این دوران وجود نداشت و او حالش را بدون درک خاصی انتقال می داد و به جنون رسید و گوشش را برید. تلاش و تفکر می کنم و بعد اثر خلق می کنم و به قول باب مارلی «من هم ثروتمندم». حساب عابر بانکم محدود است و خانه ای از خودم ندارم اما از اینکه کارهایم حس خوبی به مخاطب می دهد حالم را خوب و به ادامه کارم مصمم تر می کند.

آیا اول تابلوهایتان را می کشید و در ادامه برایش شعری انتخاب می کنید؟

اول نقاشی می کنم و بعدش می روم به سمت ذهنم و از شعرهایی که در خاطر دارم شعری انتخاب می کنم. سالها است با شاملو زندگی می کنم.

اشعار اخوان ثالث هم خیلی مناسب حال نقاشی های شما است؟

بله، اخوان گاهی در بعد عشق زیاد روی می کرد و این نگاه من را از واقعیت دور و آدم را رویایی می کند. اما شاملو خیلی سنگین و قاطع و جسورانه حرفش را بیان می کند. البته از شعر دو دریچه اخوان برای یکی از تابلوهایم استفاده کردم.

به نظر می رسد با توجه به نوع زیست شما و نگاهی که دارید چند برابر سن خودتان تجربه دارید؟

زیاد زندگی کرده ام که به ارتقای کارم نیز کمک کرده است و در ارتباطاتم نیز تاثیر داشته است. زمانی کارشناس فروش در بانک آینده و پارسیان بودم و تقریباً نزدیک به هفت سال در حوزه کاری اپراتور این دو بانک فعالیت کردم.

برای هنرمند فعالیت کارمندی و اینکه هفت صبح برود سرکار و ۴ بعد از ظهر برود خانه کار دشوار و تقریباً محالی است؟

دقیقا، الان صبحها مربی بدنسازی هستم و بعد از ظهرها نقاشی می کنم. تلاش کردم برای داشتن شرایط زیست بهتر شغل هایی دارای درآمد را دنبال کنم و البته کار سختی است.

به نظر می رسد در سی و هفت سالگی به یک تعادلی در زندگیتان رسیده باشید؟

با این تعادل با نقد کردن کارهایم به این مرحله رسیدم.

کدام اشتباه زندگیتان برایتان سخت و دشوار بوده؟

راستش را بخواهید اشتباهی در زندگیم مرتکب نشده ام. همه ما بنا به شرایط تصمیماتی گرفته ایم که باید آنها را انجام می دادیم.

گران ترین تابلویی که تا به حال فروخته اید چقدر بوده است؟

در همین نمایشگاه اخیرم که در حال برگزاری است تعداد زیادی از تابلوهایم به فروش رفته است و آخرین مبلغش پنجاه میلیون ریال بود.

به چه دلیل قیمت تابلوهایتان را کم انتخاب می کنید؟

آن فضا به من یاد داد چیزهایی را ببینم و یا بشنوم که خیلی ها به آنها توجه نمی کنند. بهر حال دوست نداشتم در محیط شهری باشم و یک سری صداها را نشنوم.

این سرو صداها شامل چه صداهایی بود؟

صدای آدمها را هم شامل می شد. صدای آدم هایی که نقد و سرزنش می کردند که برای چه می خواهی نقاش بشوی. ته نقاشی بی پولی است. باورم اینگونه نبود و باور داشتم می توانم از طریق نقاشی گذران زندگی کنم. خدا را شکر می کنم که با فروختن نقاشی و گردنبد های دست سازی که درست می کردم توانستم تا حدی نیازهای مالی ام را تامین کنم.

چند سالی است در اکسپوهای هنری برخی از تابلوهای نقاشی بزرگان نقاشی با قیمت های نجومی خرید و فروش می شوند. این جریان هنری را چگونه ارزیابی و نقد می کنید؟

نقد را اصلا نمی پذیرم. ما منتقد زیاد داریم. نقدی وجود ندارد.

در باره آثار هنری هم نقدی وجود ندارد؟

اصلا، می توانم لحظه ای شما و یا هر هنرمندی را ترسیم کنم که چه پروسه ای را طی کرده اید و یا چه رنج هایی برده اید که بتوانید کارتان را به ثمر برسانید.

اساسا با ماهیت نقد هنری مخالفید؟

نقدی وجود ندارد. اما اگر تحلیگری باشد و من را تحلیل کند...

تحلیل به چه معنی؟

شما ی تحلیلگر می آید و زیر ساخت اینکه سحر غیاثوند در کارش به چیزی فکر کرده و چه مسیری را طی کرده و حاصلش چه چیزی شده است را ارائه می کنید.